

بسم الله الرحمن الرحيم

غلو عرفانی، خطری برای شریعت و عقلانیت در حوزه های علمیه / در حاشیه

گرامیداشت سید هاشم حداد در مشهد مقدس

مهدی نصیری

قرار است امروز پنج شنبه مجلس گرامیداشتی برای سید هاشم حداد موسوم به روح مجرد در مشهد مقدس با سخنرانی چند تن از روحانیون از جمله امام جمعه موقت تهران جناب آقای صدیقی برگزار شود. این مجلس از سلسله نشست های معرفی عرفان ناب شیعی اعلام شده و از حداد به عنوان عارف کامل نام برده شده است.

سید هاشم حداد که در اطلاعیه مراسم از او با عنوان عارف کامل شیعی یاد شده کیست و شاخصه ها و اندیشه های عرفانی او کدام است؟

حداد برای اولین بار توسط آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتابی با عنوان «روح مجرد» به عنوان عارف کامل معرفی شد و در فضائل و مناقب او به عنوان عارفی که تا مرحله ذات الهی ارتقاء یافته و به مقام انسان کامل که در عرفان ابن عربی عین خدا و خود خداست، قلمزنی شد.

سید هاشم حداد کیست؟

سید هاشم حداد سال ۱۲۷۷ شمسی (۱۳۱۸ ق) در کربلا زاده شد و پس از سپری کردن دوران کودکی و نوجوانی در کربلا به دروس طلبگی مشغول شد و تا کتاب سیوطی (سال دوم حوزه) را خواند. شغل وی نعلبندی بود و از این جهت به «حدّاد» معروف شد. حداد پس از اتمام سیوطی، تحصیل را رها کرد و برای کسب مقامات عرفانی به سراغ آیت الله سید علی قاضی به نجف رفت و آمد می کرد و آقای قاضی هر گاه به کربلا می رفت، در منزل حداد سکنی می گزید. حداد پس از فوت مرحوم قاضی برای خود شاگردانی یافت و از جمله شاگردان او سید محمد حسین حسینی طهرانی بود که علی رغم آن که سطوح عالی فقه و اصول و فلسفه را در حوزه قم و

نجف طی کرده بود، سرسپرده حداد شد و پس از فوت حداد، کتاب روح مجرد را در تجلیل از وی نگاشت.

بنا بر این برای شناخت افکار و روحیات حداد مهمترین منبعی که در اختیار داریم کتاب روح مجرد است. پس از آن باید به سراغ کتاب «نور مجرد» نوشته سید محمد محسن حسینی طهرانی فرزند سید محمد حسین طهرانی رفت که در توصیف مقامات عرفانی پدر نگاشته است.

عرفان یونانی در برابر عرفان قرآنی

در عرفان یونانی و وحدت وجودی افلوطینی که در عالم اسلامی از طریق ابن عربی بازتاب گسترده ای یافت، بر خلاف مبانی عقل و وحی، توحید نه به معنای اعتقاد و باور به خدایی است که خالق جهان و متعالی از هر گونه شباهت و مماثلت و مجانست است بلکه توحید به معنای باور به خدایی است که عین هستی است و جهان را پر کرده است و همه موجودات مندک و محاط در ذات و صمیم او هستند.

در توحید عقلانی قرآنی هیچ چیز حتی ذوات انبیای عظام الهی و اهل بیت علیهم السلام کمترین شباهت و وحدت و اتحاد وجودی با ذات قدوسی خداوند ندارند و کمترین نسبت الوهیت و یا مظهر اسماء و صفات خدا بودن (به معنای اتحاد و اشتراک وجودی با ذات خداوند) و یا نسبت فرزند خدا دادن به آنها کفری عظیم محسوب می شود اما در عرفان وحدت وجودی یونانی هر چیز و موجودی حتی اعیان پست و نجس، حصه و مرتبه و مجلا و مظهری از ذات خداوند محسوب می شوند و لذا عارفان وحدت وجودی با پذیرش چنین توحیدی، اغلب ادعای فنای در ذات خداوند و رسیدن به مقام الوهیت می کنند. حلاج «انا الحق» و بایزید «سبحانی سبحانی ما اعظم شانی» و جنید «لیس فی جبتی الا الله» می گوید.

حداد مظهر لا هو الا هو بود

با این مقدمه اکنون به سراغ توصیفات و تعریفات کتاب روح مجرد از سید هاشم حداد (از ص ۱۳۴ تا ۱۳۹) می رویم:

- «حاج سید هاشم، ظهور و مظهر کلمه مبارکه لا هُوَ اِلَّا هُوَ بود، او مظهر توحید است.»

- «از تعین برون جسته، و از اسم و صفت گذشته، و جامع جمیع اسماء و صفات حضرت حقّ متعال به نحو اتمّ و اکمل و مورد تجلیات ذاتیه و حدائیّه قهاریه، أسفار اربعه را تماماً طیّ نموده و به مقام «انسان کامل» رسیده بود.»

- «هیچ یک از قوا و استعدادات در جمیع منازل و مراحل سلوکی از ملکوت أسفل و ملکوت اعلیٰ، و پیمودن و گردش کردن در ادوار عالم لاهوت نبود، مگر آنکه در وجود گرانقدرش به فعلیت رسیده بود»

- «معلوم است که این عبودیت، لازمه لاینفصلش تجلیات ربوبی و مظهریت تامه اسماء جمالیّه و جلالیه حقّ است»

- «دیگر نظری به کثرات نداشت، بلکه محیط و مهیمین و مسیطر بر کثرات بود.»

- «{حداد} خود در مقامی ارجمندتر، و افقی وسیعتر، و قله‌ای بالاتر قرار دارد؛ و بر تمام کائنات و مخلوقات حضرت حقّ متعال از آن نظر می‌نگرد. او بر خود و بر غیر خود از آن مقام منبع شاهد و ناظر است»

- «حقیقت من که به آن من گفته می‌شود جای دگر است. آنجا کجاست؟! آنجا کلّیتی است ما فوق همه کلّیت‌ها، و تجرّدی است بالای تجرّدها، و بساطتی است برتر از بساطت‌ها، و جایی است لایتناهی مُدّه و شدّه و عدّه بما لایتناهی. آنجا عالم فنای مطلق و اندکاک در ذات حقّ متعال جلّت عظمتّه می‌باشد.»

«آنجا محیط بر جمیع نشآت و عوالم ملک و ملکوت است. نه آنکه بنده در آنجا مثل خدا می‌شود؛ این تعبیر غلط است. با وجود ذات قهار حضرت احد در آنجا مثل و شبه و نظیر معنی ندارد؛ در آنجا غیر از خدا چیزی نیست؛ این تعبیر صحیح است. در آنجا خدا «هست» و بس؛ و بنده «نیست» است و بس.»

«{حداد} از افق وحدانیت ارشاد و دستگیری می‌نمود، نه از پوسته وجودی خویشتن»

قصه فنای در توحید حداد در مینی بوس

آقای طهرانی حکایتی را نیز در باره حال و مقام «فنا‌ی در ذات و انصراف از کثرات» سید هاشم حداد به این نحو نقل می‌کند:

«رفقای کاظمین می گفتند: یک روز با مینی بوس از کربلا با آقای حداد به کاظمین آمدیم. در میان راه، شاگرد شوfer خواست کرایه ها را اخذ کند، گفت: شما چند نفرید؟ آقای حداد گفتند: پنج نفر. گفت: نه، شما شش نفرید! ایشان باز شمردند و گفتند: پنج نفریم! ما هم می دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی گفتیم تا قضیه آقای حداد مکشوف گردد. باز شاگرد گفت: شش نفرید! ایشان گفتند: برادر مگر نمی بینی؟ و در این حال اشاره نموده و یک یک افراد را شمردند، این یک، و این دو، و این سه، و این چهار، و این هم پنج، پس توجه می گویی؟ او گفت: ای سید! آخر تو خودت را حساب نمی کنی؟ رفقا می گفتند: عجب اینجاست که در این حال باز هم آقای حداد خود را گم کرده بود و با اینکه شاگرد راننده گفت: تو خودت را حساب نمی کنی و نمی شماری، باز ایشان چنان غرق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی توانستند در این حال هم توجه به لباس بدن نموده و آن را جزو آنها شمرده و یکی از آنها به حساب درآورند. حضرت آقای حداد خودشان برای حقیر گفتند: در آن حال به هیچ وجه من الوجوه خودم را نمی توانستم به شمارش درآورم و بالاخره رفقا گفتند: آقا شما خودتان را هم حساب کنید و این بنده خدا راست می گوید و از ما اجرت شش نفر را می خواهد. من هم نه یقیناً، بلکه تعبداً به قول رفقا، کرایه شش نفر به او دادم.» (روح مجرد ص ۶۹)

حسینی طهرانی در کتاب روح مجرد به انتشار نامه ای از حداد خطاب به خودش می پردازد که حداد در این نامه {با ذکر فرازی از کلام حلاج} ادعای الوهیت و خدایی کرده و گفته است که تفاوت من با خدا در حدوث و قدم بود که این تفاوت اکنون برداشته شده است. متن نامه چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ السَّيِّدِ السَّنْدِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ حُسَيْنٍ. اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ السَّلَامُ! قَالَ...: يَا مَنْ هُوَ أَنَا، وَ أَنَا هُوَ! لَا فَرْقَ بَيْنَ إِيَّتِي وَ هُوَيْتِكَ إِلَّا الْخُدُوثُ وَ الْقِدَمُ. وَ قَالَ: أَمَا تَرَى أَنَّ رَبِّي وَ ضَرْبَ قَدَمَةٍ فِي حَدَثِي أَيْ خُدُوثِي حَتَّى اسْتَهْلَكَ خُدُوثِي فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا صِفَةُ الْقِدَمِ، فَلَمْ يَبْقَ لِي إِلَّا صِفَةُ الْقَدِيمِ، وَ نَطَقَنِي فِي تِلْكَ الصِّفَةِ وَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ أَحْدَاثٌ يُنْطِقُونَ عَنِ الْخُدُوثِ. (روح مجرد ص ۵۳۶)

نویسنده روح مجرد در ادامه توضیح کرامات سید هاشم حداد نقل می کند که حداد در برابر عالمی

چنین احتجاج می نمود:

«مریدی از استادش حضور بزرگی رفت آن مرد بزرگ به او گفت: ما علمکم استاذکم؟ استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟ مرید گفت: علمنا استاذنا بالتزام الطاعات و ترک الذنوب (استاد ما به ما التزام به طاعت‌های خداوند و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است). آن بزرگ گفت: تلک مجوسیة محضة هلا امرکم بالتبتل الی الله و التوجه الیه برفض ما سواه!؟ (این کارها صرفاً آداب دین مجوس است {زردشتی ها که قائل به دو مبدأ خیر و شر و نور و ظلمت هستند} چرا شما را امر نکرد تا یکسره به سوی خدا بروید و توجهتان به وی باشد با فراموش کردن و دور ریختن ماسوای خدا!!؟)» (روح مجرد، ص ۱۴۳)

حداد عاشورا را روز شادی و مسرت اهل بیت می دانست

از دیگر مقامات و کرامات سید هاشم حداد به نوشته حسینی طهرانی این بود که: «در تمام دهه عزاداری، حال حضرت [سیدهاشم] حداد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی؛ حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد؛ سراسر ابتهاج و مسرت بود. می فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جانباخته غصه می خورند و ماتم و اندوه به پا می دارند... تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت (علیهم السلام) است». (همان ص ۷۸)

حداد وجود متجسد خدا بود

سید محمد محسن حسینی طهرانی نویسنده کتاب «نور مجرد» که در احوالات عرفانی پدرش (نویسنده روح مجرد) نگاشته، در باره مقامات حداد به نقل از پدر، افزون بر آن چه در روح مجرد آمده، در کتاب «اسرار ملکوت» می نویسد:

«آنچه را که ایشان {حداد} می گفتند حق بود که از زبان ایشان جاری می شد. و اگر ایشان می گفتند محمد حسین این لیوان خون است بخور، می خوردم... من وجود متجسد اله را مشاهده می کردم... نه اینکه کلام ایشان بعد انطباق بر واقع کند و مؤید با واقع باشد بلکه کلام ایشان مولد حق است، حق همان است که از کلام ایشان بیرون می آید... من با آقای حداد ور رفتم تا به اینجا رسیدم.»

محسن طهرانی در ادامه داستان لیوان خون می گوید:

«پدر در حضور ما و اخوی آقا محمد صادق گفتند و لیوان را بالا بردند. آیا سر ما را شیره مالیدند؟ خیر، و الله و بالله قسم این کار را می کردند. چرا؟ چون نجاست دم تشریعی و اعتباری

است که از وحی آمده و اگر کسی متصل به وحی است او اعلم به تشریح است. آیا کلام ولی که مقام وحی رسیده ارزش اضطرار را ندارد؟ این دو دو تا چهارتاست.» (اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۳)

این حرف آقای حسینی طهرانی در باره لیوان خون، مبتنی بر این اصل عرفانی است که حرف و حکم عارف کامل و قطب مانند و بلکه عین حکم خداوند است و هیچ مدرک و سند دیگری نمی خواهد.

سخن و دستور قطب، سخن و دستور خداست

محمد محسن طهرانی در تبیین حجیت اقوال و افعال قطب، ماجرای یکی از سخنرانی های خود در مجلس پدرش را چنین شرح می دهد:

«بنده در کمال جرأت و صراحت و بی پروایی به ادامه سخن پرداختم و نتیجه کلام به این نکته ختم گردید که: فعل و گفتار ولی خدا برای انسان حجت است، و در صورت امر و دستور ولی خدا بر انجام یک فعل، اتیان آن عمل واجب، و در صورت نهی و تحذیر ولی خدا از انجام یک عمل، اتیان آن فعل و کار، حرام و مبعوض حضرت احدیت خواهد بود؛ گرچه انسان نسبت به {درستی} کار خویش {در برابر قطب} قطع و یقین داشته باشد، و نباید با وجود قطع به خلاف دستور ولی خدا لحظه ای در انجام و یا ترک فعل درنگ ورزد، و هیچ تصور خلافی نباید به ذهن و نفس او خطور نماید، و اگر نمود با استعاده و استغفار آن را برطرف نماید... این سخن و کلام از حقیر آن چنان قاطع و کوبنده بود که همگی افراد و شنوندگان را در بهت و حیرت و تعجب ژرف قرار داد. و مرحوم والد سر را به زیر انداخته بودند و به عرائض حقیر توجه می کردند. پس از اتمام منبر و آمدن به منزل، مرحوم والد در حالی که هنوز لباس خود را تغییر نداده بودند، در ایوان منزل ایستادند؛ و فرمودند: آقا سید محمد محسن، درویش! نفست گرم» (اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۲۶)

حسینی طهرانی باب حداد بود

محسن طهرانی در کتاب نور مجرد پدرش را باب حداد معرفی می کند:

«باری حضرت علامه والد، فانی در مرحوم حدّاد بودند و به همین جهت ایشان حقیقهً باب مرحوم حدّاد بودند. هر کس می‌خواست خدمت آقای حدّاد برسد اگر علامه والد قلباً و باطناً، نه ظاهراً، اجازه می‌دادند، بدان فرات توحید راه یافته و از زلال گوارای آن بهره‌مند می‌شد، و اگر اجازه نمی‌دادند هر چه تلاش می‌کرد راه به جایی نمی‌برد.» (نور مجرد / ۲۷۴)

محسن طهرانی در کتب دیگرش با عنوان حریم قدس می‌نویسد:

«مرحوم آقا سید هاشم حدّاد می‌فرمود: ما جایی هستیم که جبرئیل را قدرت نزدیک شدن به آن نیست، و از ادراک مرتبه وجودی ما عاجز است.» (حریم قدس، ص ۷۷)

و بعد در ادامه می‌نویسد پدر به همه مقامات حدّاد رسیده بود:

«حضرت علامه والد و حضرت آقای حدّاد فرقدان آسمان توحید و معرفت بودند، فلذا هر حالی مرحوم حدّاد داشتند ایشان نیز آن حال و درجه را گرفته و همان برایشان منطبق می‌شد و همان سیر و حرکتی که مرحوم حدّاد داشتند ایشان نیز به طور موازی و مساوی همراه ایشان داشتند و قدم به قدم با ایشان جلو می‌رفتند.» (همان)

محسن طهرانی در سخنرانی ای در باره مقامات عرفانی پدر می‌گوید:

«پدرم به مقام لوح محفوظ رسیده بود؛ و از ثانیه ثانیه حوادث خبر داشت و بدا در علم او راه نداشت... این مطالبی که می‌شنوید؛ بداء و ... همه را بریزید دور، این‌ها در آن مرتبه اولیاء تامّه هیچ‌گونه ربطی ندارد؛ این‌ها به مقام لوح محفوظ رسیده اند»

(<https://t.me/gholow2/1509>)

محسن طهرانی همچنین درباره پدرش می‌گوید:

«در یکی از سفرهایی که ایشان از مشهد به طهران تشریف آورده بودند، یک زیارت حضرت معصومه هم نصیب ایشان شد، در خدمت ایشان بودیم به اتفاق بعضی دیگر از بستگان. ایشان - در ماشین داشتیم حرکت می‌کردیم، نشسته بودیم - فرمودند که: من - پریشب یا دیشب - در خواب دیدم که به من فرمودند که فلانی! این عبارتی که شما در این کتاب نوشته‌اید «حضرت علامه آیة الله» این اختصاص به شخص شما دارد و کس دیگری حق نوشتن حضرت علامه آیة الله را ندارد، اما بعضی از بستگان - که البته اسم آوردند، حالا من نمی‌آورم - درصدد جلوگیری از انتشار این اسم هستند، شما این را تذکر بدهید.» (متن سخنرانی های شرح حدیث عنوان بصری؛ محمد

محسن طهرانی مجلس ۳۶ ص ۱۹۷)

{البته محسن حسینی طهرانی بعد از نزاعی که با برادر بر سر وصایت پدر از سر گذرانده بود، جانشین پدر و مدعی مقامات وی شده بود اما اجل مهلت نداد و اخیراً به دیار باقی شتافت}

عدم توجه باطنی و ولایی حسینی طهرانی، موجب ترور استاد مطهری شد

محسن طهرانی همچنین در کتاب اسرار ملکوت ج ۲ نوشته که حداد پدرش را برتر از همه می شمرد و این که مانند او در همه کره زمین یافت نخواهد شد.

محسن حتی به استاد مطهری نیز نسبت می دهد که «حداد را شخصیتی ماورای شخصیت های دیگر و حقیقتی سوای مظاهر دیگر - ولو بلغ ما بلغ - می دانست.»

بعد شرح می دهد که اما کم کم آقای مطهری در اطاعت از آقای طهرانی کوتاهی می کند. و لذا آقای طهرانی چنین گلایه می کند که مطهری «فقط یک دهم وجود خود را تسلیم ما کرده!» و دیگر «مانند سابق نیست؛ و حتی سفری را که به خارج کرده بودند و برای مذاکره با رهبر انقلاب به فرانسه رفته بودند نیز بدون مشورت با من انجام شده است.» (ص ۴۶) و در نهایت آقای مطهری در اثر فاصله گرفتن از آقای طهرانی دچار «تغییرات و اضطرابات» شد؛ و لذا این «عدم توجه باطنی و ولایی اشراف بر اعمال و کردار علامه طهرانی بود که دست ایادی شیطان را جهت اعمال عمل خائنانه و اهریمنی بر محو و نابودی مرحوم شهید مطهری باز گذارد!» (ص ۴۷)

موضع سیاسی فرقه حدادیه: پرچم انقلاب باید از امام خمینی به دست طهرانی می رسید

لازم است چند سطر هم در باره موضع سیاسی سید محمد حسین حسینی طهرانی بیاورم تا اگر برخی از دوستان انقلابی به اعتبار این که پیروان حوزوی امروز طهرانی و سید هاشم حداد و سخنرانان مراسم گرامی داشت حداد در مشهد صبغه انقلابی دارند، حساسیتشان برانگیخته نمی شود و از کنار این مراسم به سادگی می گذرند، به ماهیت جریان صوفی منش حوزوی به خصوص در حوزه علمیه مشهد توجه پیدا کرده و خطر آینده آن را برای انقلاب درک کنند.

محسن طهرانی در جلسه چهاردهم از سلسله جلسات مبانی سیر و سلوک برای بانوان در قم می گوید:

«کار کار نفس است. بارها عرض کردم این نفس در هر زمینه‌ای که پا بگذارد غیر از تخریب و غیر از فساد و غیر از از بین بردن استعدادات هیچ نتیجه‌ای بار نخواهد آورد. یکی از رفقا نقل می‌کرد؛ همین جناب آقای آشیخ صدرالدین حائری - که الآن هم بحمدالله از فیوضات حیات ایشان ما بهره مند هستیم و خداوند ایشان را حفظ کند. بسیار مرد منظم، منزّه و اهل خیر و با نیت پاک و بسیار شجاع در مسائل و مطالبی که خب تا به حال بوده و فردی که امتحانش را در این قضایا دادند و خیلی هم مرحوم آقا به ایشان علاقه مند بودند - ایشان رفته بودند، در پیش مرحوم آقای خمینی گفته بودند که: «آقا اگر می‌خواهید این کار به سامان برسد باید این پرچم را بدهید به دست آقای آسید محمد حسین.» دقت می‌کنید؟ این حرف حرف کیست؟ این حرف یک نفر عادی که نیست. اولاً یک فرد عالم است. بعد هم یک فردی است که دستش تو کار است. به همه مسائل هم اشراف دارد. به قضایای مملکت هم اشراف دارد. یعنی چی؟ یعنی آقا با این که پرچم تو دست شما باشد کار به سامان نمی‌رسد. این را همه می‌دانند. کسی نمی‌تواند از آن چه که بر نفسش می‌گذرد بی‌خبر باشد. هم من می‌دانم؛ هم شما می‌دانید. هر کسی؛ بل انسان علی‌نفسه بصیره و لوالقی معاذیره؛ هر کسی به نفس خودش بصیرت دارد...»

محسن طهرانی در جلسه ای دیگر در حالی که پدرش هیچ نقشی در پیروزی انقلاب اسلامی نداشته، می‌گوید:

«الآن راجع به تاریخ انقلاب دارند کتاب می‌نویسند، اسمی از پدر ما در این کتاب‌ها نیست در حالی که همه می‌دانند، اگر نگوییم که نقش اوّل، نقش دوّم را پدر ما در این انقلاب ایفاء کرده؛ یک اسم نیست...» (متن سخنرانی‌های شرح حدیث عنوان بصری، مجلس سی و چهارم)

خطر فرقه حدادیه برای حوزه های علمیه

با نگاهی به آنچه در باره سید هاشم حداد و حسینی طهرانی در سطور فوق گذشت باید برای هر انسان منصف و بصیری روشن شود که با چه جریان غالی عرفانی خطرناکی در حوزه های علمیه مواجه هستیم. جریانی که همه مرزهای عقلانیت و شریعت را در نوردیده و سخن از الوهیت آهنگر و نعل بندی عوام و متوهم می‌گوید و طلاب جوان حوزه ها را به همراهی با جریانی صوفی که کمترین ارزشی برای علم و فقاہت و تفکر و عقلانیت قائل نیست، دعوت می‌کند.

فرقه حدادیه با محوریت آثار سید محمد حسین حسینی طهرانی و نسل جدید آن در حوزه علمیه مشهد در حالی از الوهیت سید هاشم حداد و حسینی طهرانی دفاع می کنند که خداوند در قران هر گونه تشبیه را در مورد ذات خداوند در زمره شرک و کفر دانسته است. خداوند در باره عظمت زشتی قول کسانی که مسیح را پسر خدا دانستند، می فرماید:

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا، وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (مریم / ۹۰ تا ۹۲)

(چیزی نمانده است که آسمانها از این [سخن] بشکافند و زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند از اینکه برای [خدای] رحمان فرزندی قایل شدند [خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند)

بدون شک قول به وحدت وجود و همه موجودات و حتی اعیان نجسه و شیطان و ... را حصه ای و مرتبه ای و مجلای ذات خداوند دانستن و حداد آهنگر را در مرتبه لا هو الا هو دیدن که بدترین و نازلترین نوع شرک و کفر تشبیهی است، بدتر از قول مسیحیان به ولدیت و یا الوهیت حضرت مسیح است.

همیشه یکی از خطرناکترین دشمنان همه ادیان الهی جریان های متدین و جاهل و گاه شیاد غالی بوده اند که در برابر برخی مسائل دینی غلو می کرده اند و از جمله این جریان خطرناک نیز در میان اسلام و تشیع با قول به الوهیت و خدایی امیرالمؤمنین علیه السلام شکل گرفت که بر اساس پاره ای روایات بعد از تذکر حضرت به غالیان و عدم تمکین آنان، حضرت دستور قتل آنان را صادر کرد. (کافی ج ۷ / ۲۵۷)

«سدیر صحابی امام صادق علیه السلام می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردمی عقیده دارند که شما خدا و معبودید ... امام فرمود: ای سدیر! شنوائی و بینائیم، پوست و گوشتم، خون و مویم از اینان بیزار است و خدا از ایشان بیزار باشد، اینان دین من و دین پدران مرا ندارند. خدا در روز قیامت، مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد.

سدیر می گوید: عرض کردم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید! ... امام فرمود: ای سدیر! شنوائی و بینائیم، مو و پوستم، گوشت و خونم از اینها بیزار است و خدا و رسولش از اینان بیزار باشد، اینها بدین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد.

عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟ فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم امر خدائیم، ما مردمی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را به فرمانبری ما امر فرموده و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسائیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است.»

«مالک بن عطیه روایت می کند که: امام صادق علیه السلام خشمناک از خانه بیرون آمده، فرمود: (ساعتی) پیش برای کاری از خانه بیرون آمدم، به برخی از سیاهان مدینه برخورد و او خطاب به من گفت: «لیک یا جعفر بن محمد لیک» من از همان جا به خانه بازگشتم و از این سخنی که او گفته بود (و مرا به جای خداوند گرفته بود) ترسیده بر خود لرزیدم تا اینکه در سجده گاه خود برای پروردگارم سجده کردم و رویم را بر خاک مالیدم و خود را به درگاهش به خواری انداختم و از آنچه آن مرد به من گفته بود به پیشگاهش بیزاری جستم، و اگر عیسی بن مریم از آنچه خدا در باره اش فرموده بود تجاوز می کرد (و پا را فراتر می نهاد) بلادرنگ چنان کر می شد که دیگر نشنود، و چنان کور می شد که دیگر هرگز نبیند، و چنان لال می شد که دیگر هرگز سخن نگوید. سپس فرمود: خدا لعنت کند ابا الخطاب را (بنیاد گذار فرقه غالی خطایه) و او را به وسیله آهن بکشد.» (کافی ج ۸ ص ۲۲۵)

در توقیعی که از ناحیه حضرت حجت سلام الله علیه علیه غالیان شیعه صادر شده است، حضرت در پایان می فرمایند:

«جاهلان و احمقان شیعه ما را آزار دادند و آن کس که به اندازه بال مگسی دین داشته باشد، از اینان برتر است.» (احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۴۷۴)

این موضع قران و اهل بیت علیهم السلام در برابر جریان غالی صدر اسلام است که قائل به الوهیت اهل بیت علیهم السلام و یا پیامبری آنان و یا قائل به تفویض امر خلق و رزق به آنان از جانب خدا و یا حتی قائل به علم غیبی فراتر از آنچه خود تبیین کرده، بودند و اکنون ما در حوزه های عملیه تشیع و در جوار مضجع شریف علی بن موسی الرضا علیه السلام شاهد رشد و گسترش جریان غالی عرفانی ای هستیم که برای چند انسان معمولی مقامات خدایی و فوق مقامات انبیاء و اهل بیت علیهم السلام قائل هستند و عن قریب است که کارگاه تولید انبوه خدا (العیاذ بالله) و یا حد اقل کارگاه معصوم سازی دایر کنند و همه مقدسات را به بازی بگیرند. این که می گویم کارگاه خدا سازی و معصوم سازی از این جهت است که بعد از حسینی طهرانی نویسنده کتاب روح مجرد، فرزندش محسن طهرانی به نقل از پدر در باره علامه طباطبایی می نویسد:

«مرحوم علامه طهرانی بارها می فرمود: علامه طباطبائی فردی است که ملائکه بدون طهارت و وضوء نام او را بر زبان نمی برند، و او شخصیتی است که قدر و منزلتش حتی بر علماء و فقهای عالی قدر مجهول و مخفی می باشد.

به یاد دارم روزی در خدمت مرحوم علامه طهرانی به منزل یکی از برجسته ترین تلامذه ایشان و حکمای معروف و مشهور رفته بودیم. صحبت از علامه طباطبائی به میان آمد؛ آن شخص حکیم در توصیف ایشان گفت: ایشان شخصیتی است که یک ترک اولی، نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان متمشی نیست. پس از خروج از منزل، علامه طهرانی رو به من کردند و فرمودند: این چه تعبیری است که برای تمجید از علامه طباطبائی آورده می شود. علامه طباطبائی کجا و امثال این تعبیر کجا؟! او در افقی است که از وصف و نعت بیرون است، و از تعریف و تمجید خارج؛ فعل او در وصف نمی آید تا به این نعوت و اوصاف توصیف گردد!

و باز وقتی کسی درباره ایشان گفته بود که: من ایشان را در مقام تکلیم دیده ام، چنانچه راجع به حضرت موسی علیه السلام خدای متعال می فرماید: «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» ایشان فرموده بودند: این که مقامی برای علامه طباطبائی نیست.» (حریم قدس، ص ۱۰۲، محمد محسن طهرانی.)

بدون شک باید برای حوزه های علمیه ای که مهد بزرگانی چون صدوق و مفید و طوسی و حلی و مجلسی و وحید بهبهانی و شیخ انصاری و ... بوده است، اکنون در غفلت مسئولان و مدیران آن، بستر رشد چنین غالیانی باشد استرجاع بر زبان جاری کرد.

اگر روزی علامه مجلسی در برابر جریان تصوف ایستاد و وحید بهبهانی در برابر جریان سطحی نگر اخباری - که علی رغم سلامت اعتقادی بنیانگذاران آن، رشد و توسعه آن می توانست منشا ظهور فرقه های انحرافی باشد - ایستاد و این جریان را به محاق برد، امروز ضرورتی مضاعف برای ایستادگی در برابر جریان عرفانی ای وجود دارد که شریعت و عقلانیت را به مسلخ می برد و مردم را مریدان گوسفند صفت خود می خواهد.

اگر با این جریان، مقابله روشنگرانه و عالمانه (و البته نه امنیتی و انتظامی) نشود و جوانان متمایل به آن توجیه نشوند، باید منتظر بر آمدن دین و فرقه ای جدید بود و نیز انتظار داشت که در حوزه های عملیه خانقاهها به جای مدارس و مساجدی که کانون علم و فقاقت بوده اند سر بر آورند.

(البته در پایان متذکر می شوم که حضور امام جمعه موقت تهران جناب حجت الاسلام و المسلمین صدیقی در این مراسم را باید حمل بر عدم اطلاع ایشان از مواضع و دیدگاه های جریان عرفانی سید هاشم حداد و حسینی طهرانی کرد).